

تعصب

از جمله اتهاماتی که در سال های اخیر علیه مسلمانان عنوان می شود « تعصب » است که در کنار « تروریسم » ، فئاتیسم ، بنیادگرایی ، خشونت و افراط گری و ... واژگان قضاوت بسیاری از غربی ها را نسبت به مسلمانان تشکیل می دهد.

در فرهنگ عمومی به کسی « متعصب » می گویند که در عقاید و رفتارش سخت گیر و غیر قابل انعطاف بوده حاضر به شنیدن نظریات دیگران نباشد . چنین وابستگی فکری و یک دندگی اعتقادی را « تعصب » می نامند.

اما کلمه « تعصب » عربی است و برای فهم معنای دقیق تر آن در فرهنگ اسلامی لازم است به مفهوم لغوی آن توجه کنیم ؛ ریشه کلمه تعصب ، « عصب » است : کلمات : اعصاب ، عصبانیت ، عُصبه (۱) و ... با آن هم خانواده می باشند . سلسله « اعصاب » به شبکه ای از اندام حسی انسان گفته می شود که همچون گیاهان ، تنه و شاخ و برگ های اصلی و فرعی دارد .

چنین است شبکه خون رسانی بدن و شبکه های مشابه آن . همچنانکه عروق ما از شاهرگ ها ، رگ های اصلی و فرعی و مویرگ های نازک تشکیل شده است ، هر شبکه و عصبی دلالت بر نوعی « به هم پیوستگی » ، « نظام اصلی فرعی » و سلسله مراتب می کند که تماماً به هم مربوط و متصل می باشد، به گونه ای که هیچ جزئی و هیچ عضوی از آن به طور مستقل نمی تواند عمل کند و عملکرد آن تنها در ارتباط با مجموعه اصلی ممکن می باشد . یعنی سیستم عمل می کند نه عضو (توضیح آنکه بدن انسان از تعداد زیادی عضو ، همچون : کلیه ، کبد ، ریه ، چشم ، گوش و ... و تعدادی سیستم ، مثل : سلسله اعصاب ، خون رسانی ، سیستم تنفسی ، سیستم لنفاوی ، سیستم غدد و ... تشکیل شده است).

معنای تعصب در عقاید و افکار نیز دقیقاً به همین معناست . یعنی آدمی استقلال و آزادی خود را بعنوان یک « انسان » که شخصاً نزد خدا مسئول و پاسخگوست ، در فکر کردن ، تصمیم گرفتن و عمل کردن از دست بدهد ، خود آگاه یا ناخود آگاه به جمع بیندیشد و از افکار و عملکرد جمع ، هرچند باطل ، حمایت و دفاع کند.

تعصب گونه های متفاوت دارد و بشریت در طول تاریخ خود از تعصب های مختلفی به درد آمده و مجروح شده است :

تعصبات قومی - قبیله‌گی ، تعصبات نژادی (نازیسم ، فاشیسم ، صهیونیسم) ، تعصبات ناسیونالیستی (به وجود آورنده جنگهای گسترده جهانی و منطقه ای) ، تعصبات حزبی (سیستم های متمرکز مثل کمونیسم) ، تعصبات دینی مذهبی (عامل پیدایش جنگ های فرقه ای فراوان در تاریخ) ، تعصبات ورزشی (حمایت های افراطی خشونت آمیز از تیم مورد علاقه) و دیگر تعصبات.

از نظر قواعد زبان عربی کلمه تعصب در باب تفعّل می باشد که نوعی آمادگی و پذیرش را می رساند (مثل : تشکل یعنی شکل پذیری) انسان ذاتاً تعصب پذیر و تعصب گرا می باشد و اگر با خود آگاهی و استقلال طلبی شخصیت خود را حفظ نکند ، در این لغزشگاه هولناک سقوط می کند و از آنجائی که در مقایسه اهداف و آرمان هائی که بشر در طول تاریخ پی گرفته است ، موضوع دین و مذهب از همه نیرومند تر و عمومی تر می باشد ، تعصب در آن نیز ، آثار تلخ و تخریبی بیشتری داشته است.

مفهوم تعصب در ادبیات عرفانی ، اخلاقی

در میان عارفان ما ، به نظر می رسد بهتر از همه مولای رومی در مثنوی خود مفهوم و معنای دقیق کلمه تعصب را به تصویر و تجسم ذهنی قابل درک و فهم برای توده های مردم کشانده است.

مولوی با استفاده از شیوه تمثیل و تشبیه ، مقایسه ای میان تعصب آدمی با تعصب میوه به درخت و تعصب جنین به رحم مادر کرده که بسیار گویا و لطیف است . میوه مادام که کال است ، اتصال محکمی به شاخه درخت دارد و آن جدا نمی شود ، به تدریج که پخته می شود ، بند اتصال آن نازک تر و ضعیف تر می گردد تا سرانجام پس از رسیدن کامل از درخت مستقل و جدا می شود.

جنین نیز با بند ناف از مادر تغذیه می کند ، اما پس از گذشت نه ماه و کامل شدن اعضاء و جوارح خود ، بنای استقلال و آزادی می گذارد و متولد می شود . هر دو مثال به روشنی وابستگی و ارتزاق از غیر را به بیان ذیل نشان می دهد:

این جهان همچون درخت است ای کرام	ما بر او چون میوه های نیم خام
سخت گیرد خام ها مر شاخ را	ز آنکه در خامی نشاید کاخ را
چون پخت و گشت شیرین لب گران	سست گیرد شاخ ها را بعد از آن
سخت گیری و تعصب خامی است	تا جنینی ، کار خون آشامی است

تشبیه انتهائی به خون آشامی ، تشبیهی بسیار ظریف و پند آموز است ، هرچند خون آشامی جنین از طریق بند ناف ، شرط حیات و رشد اوست ، اما آدمی مادام که از نظر عقلی و شخصیتی در مرحله جنینی قرار دارد ، کارش خشونت و خون ریزی از مخالفین است.

« عطار » نیز در « منطق الطیر » در مذمت متعصبان شیعه و سنی که در اثبات برتری علی (ع) یا ابوبکر گرفتار جدال تفرقه آمیزی شده بودند می گوید:

تو تعصب کن که ایشان مرد وار	هر دو جان کردند بر جانان نثار
ای گرفتار تعصب مانده ای	دایماً در بغض و در حب مانده ای
گر تعصب می کنی از بهر دین	نیست انصافت ، بمیر از قهر دین

همو در « منطق الطیر » بار دیگر در نکوهش « تعصب » و تجلیل از امیر المؤمنین که با سر در چاه کردن ، خشم و خروش خویش فرو می خورد و با خدای خود درد دل می کرد می گوید :

در تعصب می زند جان توجوش	مرتضی را جان چنین نبود خموش
آنک در جانش چنین شوری بود	در دلش کی کینه موری بود

جنگ های طولانی میان پادشاهان صفوی (همان مدعیان دروغین پیروی از اهل بیت مطهر پیامبر) با ترکان متعصب عثمانی (که با خشونت و خونریزی خو گرفته بودند) ، حاصل همین تعصبات فرقه ای بود که با فراموش کردن فرمان وحدت بخش الهی پیرامون « جبل المتین » قرآن ، خون های هزاران مسلمان به سود دشمنانشان به زمین ریخت.

"جامی" هم (در هفت اورنگ) با مقایسه و تشبیه ظریفی میان قلم و پرگار ، که اولی می نویسد و می گذرد ولی دومی دایره وار محیطی پیرامون مرکزیتی ایجاد می کند ، «تعصب» و تأمل را در مقابل هم قرار داده است:

از درون رنگِ تعصّب بزدای
مگذر قطره زنان همچو قلم
بر خرد راه تأمل بگشای
همچو پرگار به جا دار قدم

سرچشمه تعصب

طبیعتِ تعصب چگونه است و آبشخورهای سیراب کننده آن کجاست؟ این شجره شرربار ریشه در کدامین زمینه دارد و چرا ما به چیزی وابستگی تعصب آمیز پیدا می کنیم؟

از نظر تاریخی، تعصب از کجا و کی آغاز شد و از چه دوره ای بشر تعصب ورزیدن را آغاز کرد؟...

گمان نمی کنم تحقیق جامعی تاکنون در این امر صورت گرفته باشد و نگارنده تا کنون به نوشته ای در این باب برخورد نکرده است، اما از منظر مذهبی و ریشه یابی ایمانی و عقیدتی، فرازهایی از سخنان حکیمانه حضرت علی (ع) را رهگشائی بر این معضل یافته است. آن فرزانه مسئله تعصب را ریشه دار در داستان استنکاف ابلیس از سجده بر آدم، در آغاز آفرینش دانسته و احساس خود برترینی و تکبر او را در مهم تر شمردن اصل و نسب خویش (آتش نسبت به خاک)، تعصب شمرده است. نگاه کنید:

«حمیت بر او (ابلیس) عارض شد، در نتیجه به خاطر خلقت خویش بر آدم نازید و بر او به خاطر اصل خویش تعصب ورزید. پس (این) دشمن خدا رهبر متعصبین و سرسلسله مستکبرین است، او کسی است که عصیّت را بنیان گذاری کرده است...» (۲)

حضرت علی (ع) در فراز فوق ابلیس را «امام المتعصبین» نامیده است. «امام» در زبان عربی به الگو، پیشوا، جلودار و رهبر هر قوم گفته می شود. همچنین او را بنیانگزار مکتب تعصب، یعنی مؤسس و موجد این مرام معرفی کرده است. گوئی در برابر مدرسه توحید و مکتب و مرام «خداپرستی»، تعلق پیدا کردن به «منیت» را به شکل های مختلف فردی، گروهی مطرح کرده است.

بنده موحد و مخلص خدا، جز به طاعت پروردگار و جلب رضایت او نمی اندیشد، اما ابلیس با زیبا جلوه دادن رنگ های زندگی، او را به سوی «خودخواهی» هایش در ابعاد متنوع سوق می دهد، تا در این مسیر، به جای تبعیت از حق، حمایت تعصب آمیز از خودی ها و سوار شدن بر مرکب تکبر و جاهلیت را در پیش می گیرد. (۳)

به این ترتیب می توان « تعصب » را در برابر « توحید » ، جامع همه انحرافات قرارداد.

دیکتاتورها و مستبدین ، مجسمه های « تعصب »

به راستی اگر ابلیس را به خاطر خود برترینی نسبت به آدم ، امام متعصبان نامیده اند ، دیکتاتورهای ددمنشی همچون هیتلر و موسولینی را در مکتب تعصب نژادی و امثال لنین و استالین را در مرام تعصب طبقاتی و حزبی و امثال « صدام » را که با صدها دام فریب ملت هائی را با تعصبات تکریتی خود به خاک و خون کشید چه می توان نامید؟

به تعبیر قرآن ، فرعون در قله غرور و استکبار خویش ، انتظار داشت بنی اسرائیل نه تنها در اعمال و رفتار ، بلکه در احساس و اعتقاد ، که اموری قلبی و عاطفی هستند ، از او اجازه بگیرند؟! و آنگاه که ساحران به موسی (ع) گرویدند ، گفت:

(قال فرعون آمنتم له قبل ان آذن لكم...) (۴)

« آیا قبل از آنکه من اجازه دهم به او ایمان آورده اید ؟... »

آیا انتظار یکسان سازی سیاسی ، فرهنگی ، فکری و اعتقادی مردم بر اساس الگوهای من در آوردی و اندیشه های شخصی از خطرناک ترین نشانه های تعصب در زمام داران نیست؟

آیا خود ، طبقه خود ، صنف خود و خودی های مقلد را تافته جدا بافته ای تلقی کردن و مردم را : عوام ، صغیر ، سفیه ، یتیم و نیازمند ولایت و قیومیت شناختن ، علامت عود کردن بیماری تعصب نیست؟...

شخص متعصب به دلیل خود خواهی ذاتی ، از موضع خدائی (۵)، همه را زیر سؤال می برد و خود را پاسخگوی به هیچ مقامی نمی داند . او شخص غیر مسئول است که فوق قانون و مصوبات مجلس قرار می گیرد . حکم او بر افکار عمومی غلبه دارد ، سخن او « فصل الخطاب » و خفه کننده و خاتمه دهنده هر ندائی است و تنفیذ امرش مشروعیت بخش بر مقامات و مصوبات مردمی است !...

آیا « ولایت مطلقه » قائل شدن بر مردم ، و در مطلقِ امور ، یک فرد یا یک طبقه را در تشخیص مصلحت و تعیین ولایت صاحب حق ویژه شناختن ، در چارچوب تعریفی که امام اول مکتب تشیع امیرالمؤمنین از « تعصب » ارائه داده است می گنجد؟ ...

تکلیف مردم نسبت به تکبر طبقاتی و تعصب صنفی این ولایت مداران چیست؟ . . پاسخ را پیشوای پرهیزکاران این چنین داده است:

« آگاه باشید ، پس حذر کنید ، حذر کنید از فرمان بری سادات (رؤسا و زمامداران) و بزرگانتان که بر حَسَب خویش تکبر ورزیدند (برتری های خود را به حساب و شمارش آوردند) و خود را بالاتر از نَسَب خویش قراردادند و چنین ادعای زشتی را به پروردگارشان مستند کردند (توجیه دینی برای تعصب خویش تراشیدند) . . آنها زیر بنای شالوده عصبیت و ستون های ارکان بنای فتنه و (تحریک کننده) شمشیر های برتری طلبانه جاهلیت هستند». (۶)

سخن فوق دقیقاً مضمون آیه ۶۷ سوره احزاب است که به نظر می رسد امیر مؤمنان سخن حکمت آمیز خویش را از آیه مذکور اقتباس کرده باشند. در آن آیه نیز پیروی از سردمداران سیاسی و دینی (مغایر فرامین خدا و رسول) به شدت محکوم و مردود شمرده شده است.

تعصب و تئوری توطئه

از آنجائی که شخص یا جامعه متعصب دیگران را منحرف می داند ، به زودی به درون گرایی و انزوا کشیده می شود ، روابط خود را به حد اقل می رساند و درهای تبادل فرهنگی را به روی خود می بندد . جوامع بسته همه دنیا را در حال توطئه علیه خود می بینند و برای همه مرگ خواهی می کنند . در نتیجه به افراط و خشونت روی می آورند و دشمن ساز می شوند . رهبران چنین جوامعی بیشترین بهره برداری را از بزرگ کردن دشمن و تبلیغ تئوری توطئه داخلی و خارجی برای بقای خود می برند و از این حربه به عنوان چماقی برای سرکوب منتقدین و توجیه سیاست های سلطه گرانه خود استفاده می کنند . اصولاً هویت آنها با حضور دشمن معنا پیدا می کند.

هرچند قانون تنازع بقاء در جوامع انسانی هم حاکم است و قدرت های جهانی لحظه ای از فکر غارت کشورهای ضعیف غافل نیستند ، با این حال همچنان که در عالم حیوانات ، ضعیفان نیز توانسته اند بقای خود را حفظ کنند ، ملت های مظلوم هم با اتکاء به نیروهای خدا داد و تقویت مستمر خود ، به جای دشنام دادن به بیگانگان و تحریک آنها ، نشان داده اند که می توانند نه تنها باقی بمانند ، بلکه در صحنه رقابت های علمی ، فرهنگی ، صنعتی و ... بر اشغال کنندگان برتری یابند .

ژاپن و آلمان دو کشور اشغال شده فاقد ارتش ، به عنوان شکست خوردگان جنگ جهانی دوم ، نمونه های قابل توجهی هستند.

از آفت های دیگر تعصب ، «ترس از غیر خودی» و نگرانی از تلاش های سیاسی ، فرهنگی و مذهبی او و اصولاً هر فعالیتی است که به تثبیت و تقویت غیر خودی بینجامد . آدم متعصب چون توان رویارویی منطقی با مخالفین را ندارد و در این زمینه فاقد دانش و تجربه کافی است ، به «حذف» مخالف می پردازد ؛ حذف فیزیکی ، یا حذف حزب و گروه و تشکیلات و تولیدات فکری آنها ، از طریق تعطیل ، تنبیه ، تبلیغات منفی رسانه ای و اتهامات مختلف سیاسی ! و چنین است که تعصب در مواردی به «ترور» هم کشیده می شود.

تعصب مثبت

هرچند تعصب در طول تاریخ عمدتاً تفرقه افکن و تخریبی بوده و خشم و خشونت و خون ریزی های بزرگی را موجب شده است ، اما به نظر می رسد مهار کردن سیل مخرب آن پشت سدهای تقوا و تسلط بر نفس ، ممکن و مقدور باشد . گاهی اوقات نیز ، همچون دوران اشغال میهن توسط نیروی بیگانه و استعمار و استثمار خارجی ، غیرت ورزیدن نسبت به استقلال مملکت و تعصب داشتن نسبت به منافع ملی ، یک ارزش اخلاقی به شمار می رود .

در ادامه فراز حکیمانه ای که از حضرت علی نقل شد ، از جمله به این استثناء اشاره می کند که چه بسا بتوان جریان نیرومند تعصب را در کانال های کنترل شده مثبتی هدایت نمود. نگاه کنید:

«پس اگر چاره ای جز تعصب ورزیدن ندارید ، تعصبتان به خصال والا ، رفتارهای ستوده و امور نیکوئی که بزرگواران و دلیر مردان از خاندانهای عرب و سروران و مهتران به آن خصال و صفات بر یکدیگر برتری می

جستند باشد. چون نیک خوئی و خردمندی فراوان و توانائی در کارهای بزرگ و رفتارهای پسندیده. پس تعصب شما باید در خصال پسندیده باشد، چون پناه دادن، وفای به عهد، اطاعت از نیکان، نافرمانی نسبت به متکبران، گزیدن فضائل، دوری از زیاده طلبی متجاوزانه، گناه بزرگ شمردن قتل، رفتار منصفانه داشتن با مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین».

تعصب در قرآن

حضرت موسی (ع) در دوران جوانی، آن گاه که در کاخ فرعون زندگی می کرد، یکبار بی خبر و ناشناس وارد شهر شد و در اثنای گردش (و چه بسا سرکشی مخفیانه به خانواده یا هم فکرائش از بنی اسرائیل)، دو تن را دید که زد و خرد می کردند؛ یکی از آنها از پیروان و دیگری از دشمنان (مصری) بود؛ آنکه طرفدارش بود از موسی علیه دشمن خود یاری خواست و موسی در حمایت از دوست مشت محکمی بر دشمن نواخت و او را نقش بر زمین کرد! اما همینکه دید نا خواسته او را به قتل رسانده است، به خدا پناه برد و گفت: پروردگارا من بر خود ستم کرده ام، مرا ببخش، و خدا هم او را بخشید، که او آمرزگار مهربان است.

متن فوق که مضمون آیات ۱۴ تا ۱۷ سوره قصص است، نکته بسیار مهمی را در ارتباط با مفهوم «تعصب» و خطر و خسران عظیم آن آشکار می سازد:

۱- تعصب منحصر به منحرفان نیست و تنها در حمایت نا حق از ستمگران حادث نمی شود، مؤمنین نیز ممکن است در حمایت بر حق از مظلومان مرتکب تندروی و شدت عمل شوند (همه درگیری های مظلومان با ظالمان الزاماً بر سر حق نیست و چه بسا امری شخصی باشد).

۲- وقتی انسان جلیل القدری همچون موسای کلیم الله که از پیامبران اولوالعزم بود، در حین انجام وظیفه و دفاع از برده ای بنی اسرائیلی در برابر قدرتمند قبطی (احتمالاً یک نظامی فرعون) در معرض امتحان و ابتلائی سخت قرار می گیرد و مرتکب خطا می شود، تکلیف بقیه روشن است!

۳- اعمال خشونت در مسیر حق، مادام که راه های مسالمت آمیز را نیازموده ایم، مجاز نیست.

۴- عواقب خشونت، قابل پیش بینی نیست. یک ضربه مشت ممکن است مرگ آور باشد. (۷)

تجربه بسیار آموزنده دیگری را در این زمینه در سوره نساء (آیات ۱۰۴ تا ۱۱۴) می یابیم ، آنچه به طور خلاصه از مضمون آیات مذکور ، شأن نزول و نظر برخی مفسرین استنباط می شود ، ظاهراً تعدادی از مسلمانان در حمایت از جوان مسلمانی متعلق به قبیله آنان که در مظان اتهام سرقتی از عمومی خود قرار داشته ، علیه شخص یهودی ، که سرقت را به گردن او انداخته بودند ، نزد پیامبر اسلام گواهی می دهند ، به طور طبیعی وقتی یک جمع مسلمان در حمایت از هم کیش خود علیه فردی یهودی که سابقه دشمنی دیرینه آنان مسلمانان آشکار بوده گواهی می دهند ، ترازوی قضاوت به نفع فرد مسلمان تمایل می کند ، گویا دردل پیامبر (ص) نیز چنین گرایشی در شرف وقوع بوده است که طنین وحی ناگهان او را متوجه خیانت گمراه کننده آن جمع و صدور رأی به نفع یهودی مورد بهتان می کند.

لحن آیات مذکور علیه آن جمع بسیار شدید و کوبنده است ، آنان در این آیات به دلیل تعصبات قبیله‌ای و حمایت نا حق از عضوی از قبیله خود ، چندین بار « خائن » نامیده شده اند! و به خاطر بهتان نا جوانمردانه شان و تلاش برای فریب پیامبر در صدور رأی علیه شخص یهودی به سختی محکوم شده اند ، هرچند مدعی مسلمانی هم بوده اند!

هشدار آیات به پیامبر نیز عبرت آموز و تکان دهنده است. وقتی رسول عظیم الشانی این چنین به استغفار فرا خوانده می شود ، دیگران باید تکلیف خود را بدانند !

هرچند مشتقات واژه «تعصب» به شکل «عُصْبَه» و «عَصِيب» در قرآن چندین بار بکار رفته است ، ولی خود کلمه تعصب به معنایی که ما امروز می فهمیم در این کتاب وجود ندارد . با اینحال صرف نظر از اصل کلمه ، مفهوم آن که حمایت تعصب آمیز از وابستگان به خود (هم فکران ، هم دینان ، هم وطنان و ...) بی توجه به حق یا باطل بودن مواضع آنان باشد ، همچون دو مورد ذکر شده ، در قرآن فراوان یافت می شود. (۸)

خداوند بارها ما را به رعایت «قسط» و «عدالت» در مورد بیگانه و آشنا فرمان داده و از تعصب ورزی و طرفداری از وابستگان ، در شرایطی که صاحب حق نیستند ، حتی اگر والدین و خویشاوندان شخصی باشند ، بر حذر داشته است . ملاحظه کنید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید ، همواره ایستادگان به عدالت و گواهان (شاهد ها یا الگو و نمونه های قابل مشاهده) برای خدا باشید ، هرچند به زیان خود ، والدین و خویشاوندانتان باشد. خواه فقیر یا غنی باشید (در

هر حال (خدا نسبت به آنها سزاوارتر است . پس از تکیه بر تمایل و تشخیص فردی (به جای عدالت) پیروی نکنید که از عدالت باز می مانید . . . » (۹)

آیه فوق حمایت تعصب آمیز نا حق از وابستگان نزدیک را نهی می کند و در آیه مشابهی (از بعد مقابل) ، محروم کردن دشمنان از عدالت را !! یعنی عکس العملی و انتقامی رفتار کردن را آشکارا نفی می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید ، همواره برای خدا ایستاده و شاهدانی برای عدالت باشید و مبادا دشمنی با گروهی (از مردم) به بی عدالتی و ادارتان کند ، عدالت کنید که به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا کنید که او به آنچه می کنید آگاه است. (۱۰)

مشرکین قریش وقتی قدرت داشتند ، مانع مسلمانانِ مهاجر به مدینه از زیارت کعبه می شدند و آنها را به مکه راه نمی دادند . پس از فتح مکه توسط مسلمانان ، از آن جائیکه اصولاً آدمی انتقام جو و اهل کینه و تلافی است ، کسانی در معرض این انحراف بودند ، اما به فرمان وحی از این کار بر حذر شدند.

« . . . مبادا دشمنی قومی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند ، شما را به تعدی بکشاند ، شما بر نیکو کاری و پرهیز کاری یکدیگر را یاری کنید ، نه بر گناه و تجاوز . پروای الهی داشته باشید که خداوند سخت کیفر است. » (۱۱)

اکثریت قریب به اتفاق مردم در مسائل مربوط به حق و باطل و قضاوت کردن نسبت به اشخاص ، امور را سپید و سیاه می بینند . گوئی در این وسط رنگ دیگری نیست ! در حالی که مردم از نظر عقاید و اعمال در طیف گسترده ای قرار دارند . چه بسا در صف دشمن نیز عناصر خوشدل و با حسن نیتی وجود داشته باشند و بر عکس میان خودی ها عناصر خود خواه و فرصت طلبی باشند. بسیاری از حمایت های جاهلانه و تعصب ورزی های متجاوزانه از فقدان انصاف و آرامش نفسانی آدمی عارض می شود. (آیات شماره ۲۵ و ۲۶ سوره فتح مصداقی تاریخی از این دو خصلت را نشان می دهد).

۱ - « عصبه » که در زبان قرآن به تعدادی مرد متشکل نیرومند گفته می شد ، مصداق امروزی آن ، Band ، Gang های معمولاً تبه کار است که با یکدیگر همدست هستند . واژه عصبه در قرآن یکبار به برادران بد

رفتار و خشن یوسف اطلاق شده است (یوسف ۸ و ۱۲) ، یک بار به گروه نیرومند حمل کننده کلیدهای گنجینه های قارون (قصص ۷۶) و یک بار هم به توطئه گران علیه پیامبر در قضیه افک عایشه (نور ۱۱)

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (معروف به قاصعه) ... اعترضته الحمیه فافتخر علی آدم بخلقه و تعصب علیه لاصله ، فعدو الله امام المتعصبين و سلف المستکبرين ، الذی وضع اساس العصبیه و ...

۳ - دنباله خطبه : صدقه به ابناء الحمیه و اخوان العصبیه و فرسان الکبر و الجاهلیه

۴ - اعراف ۱۲۳ ، طه ۷۱ ، شعراء ۴۹

۵ - قرآن در وصف خداوند آورده است که : لایسئل عما یفعل و هم یسألون . یعنی او از آنچه می کند مورد سؤال قرار نمی گیرد در حالیکه بقیه پاسخگو هستند. (انبیاء ۲۳)

۶ - الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم الذین تکبروا علی حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم والقوا الهجینه علی ربهم ... فانهم قواعد اساس العصبیه و دعائم ارکان الفتنة و سیوف اعتزاء الجاهلیه.

۷ - حضرت علی (ع) هنگامیکه مالک اشتر را برای زعامت سرزمین پهناور مصر اعزام می کنند ، از جمله سفارشات ارزنده ای که در متن (معروف به عهد نامه مالک اشتر) ذکر کرده اند ، این است که ای مالک مواظب شمشیر و تازیانه ات باش چرا که در ضربه مشت هم امکان قتل وجود دارد چه رسد به سخت تر از آن ! ... و در چنین کاری قصاص وجود دارد (نامه ۵۳ نهج البلاغه)

۸ - « قسط » معمولاً به رعایت منصفانه حق در « کمیت ها » (مثل روابط اقتصادی) گفته می شود ولی عدالت هم در کمیت و هم در کیفیت (مثل رفتار و مناسبات شایسته) به کار برده می شود.

۹ - نساء ۱۳۵

۱۰ - مائده ۸

۱۱ - مائده ۲